**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14010616**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

مرحوم آخوند بحث در اصالة تأخر حادث یک بحثی را مطرح می‌کنند، می‌فرمایند که در جایی که دو تا حادثه هست ما نمی‌دانیم کدام زودتر تحقق پیدا کرده، کدام دیرتر تحقق پیدا کرده اگر اثر برای عدم یک حادثه در زمان وجود دیگری باشد این اثر داشته باشد. آیا می‌توانیم استصحاب عدم را در آنها جاری کنیم؟ مثلاً فرض کنید دو نفر هستند که از دنیا رفتند، پدر و پسر. نمی‌دانیم پدر زودتر از دنیا رفته یا پسر زودتر از دنیا رفته. خب این حادثۀ مورد بحث ما مرگ است. این عدم مرگ در زمان مرگ دیگری اثر دارد. کسی که نمرده باشد در زمان مرگ مورّثش یا موروث منه‌اش، ازش ارث می‌برد. ما نمی‌دانیم پدر زودتر از دنیا رفته یا پسر زودتر از دنیا رفته. ما می‌خواهیم استصحاب کنیم عدم موت پدر را تا زمان موت پسر. همچنین استصحاب عدم موت پسر تا زمان موت پدر، اینها. آیا این استصحاب‌ها جاری هست یا جاری نیست؟ بحث ما در جایی هست که هر دو مجهول التاریخ باشند. تاریخ‌هایشان مشخص نباشد. پدر و پسر مثلاً نمی‌دانیم ساعت اوّل پدر مرده، ساعت دوم پسر مرده، یا برعکس؟ بحث این است قبل از این دو ساعت پدر که زنده بوده، استصحاب می‌کنیم عدم مرگ پدر را که قبل از این دو ساعت بوده می‌خواهیم استصحاب کنیم تا زمانی که پسر مرده باشد. خب اینجا معمولاً مرحوم شیخ انصاری هم در رسائل دارد که این استصحاب‌ها با همدیگر تعارض می‌کنند. استصحاب عدم موت پدر و استصحاب عدم موت پسر. چون ما می‌دانیم بالأخره یکی‌شان این عدمش تبدیل به موجود شده. مرحوم آخوند اینجا می‌فرمایند که نه اینجا استصحاب جاری نیست. چطور؟ اصلاً جاری نیست نه این‌که جاری هست و بالمعارضه ساقط می‌شود، اصلاً جاری نیست. ایشان می‌گوید آن چیزی که اثر دارد عدم موت پدر در زمان موت پسر است. ما دو تا ساعت اینجا داریم، ساعت اول و ساعت دوم. قبل از این دو ساعت موت پدر نبوده، ساعت زمان یقین ما قبل از موت زمان قبل از زمان واقعی موت پدر است. موت قبل از این دو ساعت پدر میت نبوده. این عدم موت را می‌خواهیم استصحاب کنیم تا زمانی که پسر موتش حاصل شده. خب صحبت سر این است که موت پسر ممکن است ساعت اوّل باشد، ممکن است ساعت دوم باشد. شما می‌خواهید عدم موت پدر را تا زمان واقعی موت پسر ادامه بدهید. زمان واقعی موت پدر ممکن است زمان دوم باشد. ساعت دوم باشد. اگر ساعت دوم باشد چون ممکن است پسر ساعت اوّل از دنیا نرفته باشد، ساعت دوم از دنیا رفته باشد. بنابراین موت پدر، عدم موت پدر را شما می‌خواهید استصحاب کنید به ساعت دومی. و این ساعت دومی، ساعت دوم، ساعت اوّل فاصله می‌شود بین زمان یقین و زمان شک. چون زمان یقین ما قبل از این دو ساعت هست. ما می‌خواهیم عدم موت پدر را استصحاب کنیم تا زمان واقعی موت پسر. چون زمان واقعی موت پسر مشکوک است، معلوم نیست ساعت اوّل است یا ساعت دوم است، بنابراین و ممکن است ساعت دوم باشد زمان موت پسر، ما باید تا زمان موت پسر کشش بدهیم. اگر موت پسر ساعت اوّل باشد خب آن را می‌شود عدم آن را استصحاب کرد. ولی چون ممکن است موت پسر ساعت دوم باشد و ما می‌خواهیم عدم موت پدر را تا زمان واقعی موت پسر استمرار ببخشیم اینجا آن ساعت ساعتی هست که احتمال دارد فاصله باشد بین زمان متیقن ما و زمان مشکوک ما. این عبارت مرحوم آخوند.

اینجا یک ان قلتی مطرح می‌کند ایشان می‌گوید شما چرا استصحاب عدم موت پدر را که می‌گویید بگویید ما تا زمان دوم، ساعت دوم تا آن ساعت شک داریم پدر مرده باشد یا مرده نباشد. یعنی ما احتمال می‌دهیم که این عدم موت پدر تا ساعت دوم هم ادامه داشته باشد. استصحاب می‌کنیم عدم موت پدر را تا ساعت دوم. دو ساعتی که اینجا وجود دارد هر دو ساعت مشکوک است. ما استصحاب می‌کنیم عدم موت پدر را تا ساعت دوم. چرا شما اینجوری دو تا ساعت را با همدیگر زمان شک در نظر بگیرید. ما به هر حال نمی‌دانیم که این عدم موت پدر تا ساعت دوم استمرار داشته یا استمرار نداشته، استصحاب می‌کنیم عدم موت پدر را تا ساعت دوم. مرحوم آخوند می‌گوید این مطلب در صورتی هست که ما با نظر به عمود زمان مستصحب را داریم امتداد می‌بخشیم. ما نمی‌دانیم در ساعت اوّل عدم موت پدر وجود داشته یا نه، استصحاب می‌کنیم عدم موت پدر را. ساعت دوم نمی‌دانیم این عدم هنوز ادامه دارد یا ادامه ندارد، استصحاب می‌کنیم این عدم موت را. بنابراین خب اگر نسبت به عمود زمان بخواهید بسنجید مطلب درست است، ولی اثر برای عدم یکی از اینها در زمان وجود دیگری است. عدم یکی در زمان وجود دیگری هست، و عدم یکی در زمان وجود دیگری این ممکن است آن وجود دیگری، یعنی وجود دیگری یعنی مرگ دیگری این حادثه‌ای که ما اینجا در نظر داریم حادثۀ مرگ است. مرگ پسر در ساعت اوّل اتفاق نیفتاده باشد، در ساعت دوم اتفاق افتاده باشد و ما می‌خواهیم عدم مرگ پدر را تا ساعت دوم بکشیم. این ساعت وسطی را شما نمی‌توانید نادیده بگیرید. بنابراین احراز اتصال زمان یقین به زمان شک نشده است. این کلام مرحوم آخوند هست. خب حالا من عبارت‌های مرحوم آخوند را اینجا می‌خوانم، این بحث خیلی بحث سختی هم هست. و از بحث‌هایی هست که بسیار مهم است. مرحوم آخوند حالا من عبارت‌های، یک نکته‌ای را اشاره می‌کنم تفصیلش باشد ان شاء الله بعد از برگشتن از سفر کربلاء ان شاء الله. آن حالا عبارت مرحوم آخوند را یک تکه‌اش را بخوانم چون یک کم عبارت‌هایش هم دشواری دارد. ایشان می‌گوید که: «فإن‏ كانا مجهولي‏ التاريخ‏.

فتارة كان الأثر الشرعي لوجود أحدهما بنحو خاص»

یک موقعی یکی از دو تا حادثه را در نظر می‌گیریم و اثر شرعی برای وجود یکی از اینهاست. خب آن بحثش گذشت.

«و أخرى» این اخری آن چیز تارة است.

«و أخرى كان الأثر لعدم أحدهما في زمان الآخر فالتحقيق أنه أيضا ليس بمورد للاستصحاب فيما كان الأثر المهم مترتبا على ثبوته المتصف بالعدم في زمان حدوث الآخر لعدم اليقين بحدوثه كذلك في زمان»

حالا این یک تکه را من اصلاً بحثش را نکردم. یک موقعی آن جایی که اثر برای عدم، عدم یکی از اینها در زمان دیگری است، یک موقعی آن زمان دیگری باید متصف به این عدم باشد، به نحو تقیید. زمان دیگری که متصف، یعنی اگر اینجوری گفته باشند، اگر مرگ پسر در زمانی اتفاق افتاده باشد که پدر عدم مرگش باشد. مرگ پسر در زمان عدم مرگ پدر اتفاق افتاده باشد آن وقت این پدر از پسر ارث می‌برد.اینجوری وجود داشته باشد. خب اگر این، ما هیچ زمانی نداریم که مرگ متصف به عدم درش تحقق پیدا کرده باشد. مرگ متصف به، بنابراین استصحاب ما نمی‌توانیم استصحاب کنیم آن عدم را به این زمان بخواهیم بکشانیم. چون زمان حادثۀ دوم که متصف باشد به عدم حادثۀ اوّل مسبوق به یقین نیست، یقین سابق ندارد. بلکه به یک معنا آن حادثۀ دوم هیچ وقت، یک زمانی که اصلاً موجود نبوده است متصف به عدم بوده است. بنابراین ما استصحاب عدم آن حادثه را ممکن است بکنیم. حالا اینجا نگاه کنید.

شاگرد: مجرای تحقق حادث نیست، مجرای عدم حدوث حادثه

استاد: عدم حدوث حادثه بله.

«و أخرى كان الأثر لعدم أحدهما في زمان الآخر فالتحقيق أنه أيضا ليس بمورد للاستصحاب فيما كان الأثر المهم مترتبا على ثبوته» این ثبوته «المتصف بالعدم في زمان حدوث الآخر»

این ثبوتی که، حالا این اخریٰ‌اش این یک تکه‌اش بماند آن را من بعداً درباره‌اش صحبت می‌کنم.

حالا آن تکه‌ای که من صحبت کردم برای عبارت بعدی است. آن را حالا بخوانیم، این را باشد من بعداً یک بار دیگر برمی‌گردم در موردش صحبت می‌کنیم. آن که عمدتاً این بحث ما روی آن بود این تکۀ بعدی

«و كذا فيما كان مترتبا على نفس عدمه في زمان الآخر واقعا»

آن عدم یکی از اینها در زمان واقعی دیگر، اگر اثر این داشته باشد، زمان واقعی دیگر عدم یکی از اینها در زمان واقعی دیگر اثر داشته باشد. اینجا مثلاً مرگ، مرگ پسر در زمانی که واقعاً واقع شده ما نمی‌دانیم در زمان وقوع حادثۀ مرگ پسر، پدر به وصف عدم المرگ، یعنی عدم المرگ داشته خب ما استصحاب می‌خواهیم بکنیم عدم مرگ پدر را در زمان واقعی مرگ پسر. خب می‌گوید اینجا هم نمی‌شود استصحاب کرد.

«و إن كان على يقين منه في آن قبل زمان اليقين بحدوث أحدهما»

آن زمان اوّلی که ما می‌دانیم یکی از این دو تا تحقق پیدا کرده، قبل از آن هیچ یک از اینها تحقق نداشته دیگر. اینجا استصحاب عدم را نمی‌توانیم جاری کنیم.

و أخرى كان الأثر لعدم أحدهما في زمان الآخر فالتحقيق أنه أيضا ليس‏

كفاية الأصول ( طبع آل البيت )، ص: 420

«لعدم إحراز اتصال زمان شكه و هو زمان حدوث الآخر بزمان يقينه لاحتمال انفصاله عنه باتصال حدوثه به.»

چون احتمال دارد که زمان حدوث حادثۀ دیگر، زمان اوّل نباشد، زمان دوم باشد، بنابراین چون این احتمال وجود دارد ممکن است این حادثۀ دوم اگر در زمان دوم باشد، حادثۀ اوّل این وسط ایجاد شده، حادثۀ اوّل که این وسط ایجاد شده دیگر آن عدمی که شما می‌خواهید بکشید آن عدم مستمر نیست دیگر. یعنی آن عدم اگر این وسط عدم موت، شما می‌خواهید عدم موت پدر را به ساعت دوم بکشید، یعنی عدم موت پدر را در زمان موت پسر اثبات کنید. موت پسر ممکن است ساعت دوم باشد. اگر موت پسر ساعت دوم باشد، موت پدر ساعت اوّل است. موت پدر که ساعت اوّل است یعنی آن عدم موت این وسط نیستش. عدم موت پدر در ساعت اوّل نیست. وقتی در ساعت اوّل نیست عدم موت پدر را شما می‌خواهید به ساعت دوم بکشید، ساعت دوم از ساعت یقین شما احتمالاً فاصله بینشان شده.

«و بالجملة كان بعد ذاك الآن الذي قبل زمان اليقين بحدوث أحدهما»

آن بعد از آن زمانی که یقین داریم که،

«بعد ذاك الآن الذي قبل زمان اليقين بحدوث أحدهما زمانان أحدهما زمان حدوثه و الآخر زمان حدوث الآخر و ثبوته الذي يكون ظرفا للشك في أنه فيه أو قبله»

ما یک زمان بود هیچ یک از این دو تا حادثه نبود. بعدش دو تا زمان ما داریم. دو تا زمان که آن زمان‌ها خودش مردد است. ما نمی‌دانیم زمان حادثۀ اوّل، حدوث حادثۀ اوّل زودتر است یا حدوث حادثۀ دوم. پس ما می‌خواهیم عدم حادثۀ اوّل را به زمان حدوث حادثۀ دوم بکشانیم. حدوث حادثۀ دوم ممکن است زمانش دومی باشد نه اوّلی باشد. بنابراین اگر دومی باشد این اوّلی زمان حدوث خود حادثۀ اوّل است. زمان حدوث حادثۀ اوّل دیگر عدم درش تحقق ندارد دیگر.

«أحدهما زمان حدوثه و الآخر زمان حدوث الآخر و ثبوته الذي يكون ظرفا للشك في أنه فيه أو قبله و حيث شك في أن أيهما مقدم و أيهما مؤخر لم يحرز اتصال زمان الشك بزمان اليقين و معه لا مجال للاستصحاب حيث لم يحرز معه كون رفع اليد عن اليقين بعدم حدوثه بهذا الشك من نقض اليقين بالشك.»

حالا این را در عبارت حاشیه قشنگ‌تر توضیح داده.

«و إن شئت قلت: إنّ‏ عدمه‏ الأزلي‏ المعلوم‏ قبل الساعتين،»

ما دو ساعت داریم، ساعت اوّل و ساعت دوم. این دو تا ساعت اوّل و دوم نمی‌دانیم حادثۀ اوّل در ساعت اوّل اتفاق افتاده یا حادثۀ دوم در این ساعت اوّل اتفاق افتاده. ما آن عدم قبل از این دو تا حادثه، عدم ازلی تعبیر می‌کند.

« عدمه‏ الأزلي‏ المعلوم‏ قبل الساعتين، و إن كان في الساعة الأولى منهما مشكوكا،»

در ساعت اوّل مشکوک است.

«إلّا أنّه- حسب الفرض- ليس موضوعا للحكم و الأثر، و إنّما الموضوع هو عدمه الخاصّ، و هو عدمه في زمان حدوث الآخر،»

این زمان حدوث آخر. «المحتمل» وصف این زمان است.

«المحتمل كونه فی الساعة الأولى المتّصلة بزمان يقينه، أو الثانية المنفصلة عنه،»

در همین مثال اینجوری. ببینید مرگ پدر، این مرگ قبل از این دو ساعتی که ساعت‌های شک ما هست، قبل از این دو تا خب پدر مرگش نبوده است، عدم المرگ بوده است. ما می‌خواهیم عدم مرگ پدر را در ساعت اوّل. اگر بخواهیم به ساعت اوّل استصحاب کنیم، اشکال ندارد. عدم مرگ پدر در ساعت اوّل. ولی شما می‌خواهید عدم مرگ پدر را در زمان واقعی مرگ پسر استصحاب کنید، تا زمان مرگ واقعی پسر. زمان واقعی مرگ پسر ممکن است ساعت اوّل نباشد ساعت دوم باشد. اگر زمان واقعی مرگ پسر زمان دوم باشد، متیقن شما به مشکوک شما متصل نیست. شما می‌خواهید استصحاب کنید عدم مرگ پدر را باید تا ساعت دوم بتوانید استصحاب کنید. ساعت دوم نمی‌توانید استصحاب کنید. اگر مرگ پسر در ساعت اولیٰ باشد، عدم مرگ پدر که زمان یقین هست با زمان شک ما که ساعت اولیٰ هست متصل است. اگر مرگ پسر ساعت دومی باشد، ساعت اوّلی این وسطِ فاصله شده.

«أو الثانية المنفصلة عنه، فلم يحرز اتّصال زمان شكّه بزمان يقينه، و لا بدّ منه في صدق: «لا تنقض اليقين بالشكّ»، فاستصحاب عدمه إلى الساعة الثانية، لا يثبت عدمه في زمان حدوث الآخر، إلّا على الأصل المثبت فيما دار الأمر بين التقدّم و التأخّر،»

شما عدمش در ساعت ثانیه را می‌خواهید اثبات کنید. این عدم در استصحاب عدم تا ساعت ثانیه.

«لا يثبت عدمه في زمان حدوث الآخر، إلّا على الأصل المثبت فيما دار الأمر بين التقدّم و التأخّر،» خب حالا

«لا يقال: لا شبهة في اتّصال مجموع الزمانين بذاك الآن،»

ایشان می‌گوید شما آمدید گفتید زمان اوّل و زمان دوم. گفتید حادثۀ دوم ممکن است در زمان اوّل باشد، ممکن است در زمان دوم. چرا ساعت‌ها را جدا جدا می‌کنید؟ ما آن عدم در مجموع این دو ساعت نمی‌دانیم هست یا نه.

«لا شبهة في اتّصال مجموع الزمانين بذاك الآن، و هو بتمامه زمان الشكّ في حدوثه، لاحتمال تأخّره على الآخر، مثلا: إذا كان على يقين من عدم حدوث واحدة منهما في ساعة، و صار على يقين من حدوث أحدهما بلا تعيين في ساعة أخرى بعدها، و حدوث الآخر في ساعة ثالثة، كان زمان الشكّ في حدوث كلّ منهما تمام الساعتين، لا خصوص أحداهما، كما لا يخفى.

فإنه يقال: نعم، و لكنّه إذا كان بلحاظ إضافته إلى أجزاء الزمان، و المفروض أنّه بلحاظ إضافته إلى الآخر،»

این حرف شما در صورتی هست که ما استصحاب را مستصحب را و یقین شک را به ملاحظۀ اجزای زمان در نظر بگیریم. ولی اینجا مفروض این است که ما به لحاظ حادثۀ دیگر داریم در نظر می‌گیریم. چون اثر برای آن است.

«و أنّه حدث في زمان حدوثه» آن حادثۀ آخر «و ثبوته أو قبله، و لا شبهة أنّ زمان شكّه بهذا اللحاظ إنّما هو خصوص ساعة ثبوت الآخر و حدوثه لا الساعتين.

فانقدح: أنّه لا موردها هنا للاستصحاب، لاختلال أركانه، لا أنّه مورده، و عدم جريانه إنّما هو بالمعارضة،»

نه این‌که مورد استصحاب هست و عدم جریانش به خاطر معارضه هست، نه، «كي يختصّ بما كان الأثر لعدم كلّ في زمان الآخر، و إلّا كان الاستصحاب فيما له الأثر جاريا.»

حالا این نکته‌ای دارد، این فانقدح‌اش بماند که من بعداً در مورد این فانقدح‌اش یک توضیح دیگر بدهم.

یک نکتۀ کلی را من اینجا عرض بکنم این تفصیلش باشد برای بعد. اساساً مرحوم آخوند اصل این تفکری که استصحاب می‌تواند در ارتباط با یک حادثۀ دیگر استصحاب بشود، استصحاب ناظر به عمود زمان نباشد، این را پذیرفته،‌که استصحاب می‌تواند. آقای خویی اینها هم پذیرفتند. یعنی یک بعضی کلمات آقایان یک عده‌شان این مطلب مفروق عنه هست که استصحاب لازم نیست به ملاحظۀ عمود زمان باشد. می‌تواند استصحاب به ملاحظۀ حادثۀ دیگر باشد. اصل این مطلب محل اشکال هست. این پیش فرضی که اینجا ما داریم که ما استصحاب، حادثه‌ای که زمانش معلوم نیست، استصحاب بخواهد بگوید در زمان آن حادثه‌ای که معلوم نیست کی است، آن استصحاب ما می‌خواهیم بکنیم. استصحاب آن چیزی که از مفادش استفاده می‌شود استمرار زمان یقین به زمان شک هست به ملاحظۀ زمان، نه به ملاحظۀ حادثۀ دیگر. حالا این نکته‌ای هست که این نکته خیلی مهم، اصلاً اصل اساسی در کل این بحث همین یک نکته هست، حالا این را ان شاء الله بعد از تعطیلی در موردش صحبت خواهیم کرد.

شاگرد: به لحاظ ؟؟؟ هر دو در یک آن

استاد: هر دو در یک آن ارث نمی‌برند هیچکدام از دیگری.

شاگرد: شک ما ؟؟؟ اصل توارث هم ؟؟؟

استاد: حالا این نکته در کلام آقای روحانی در منتقی الاصول آمده که بحث تقارن را اینجا شما در نظر نگرفتید در بعضی از فروض مسأله. نخواستم این فرع فقهی را وارد بشوم یک کمی بحث فی الجمله، حالا بحث‌های قبلی حالا یک کمی گیرهایی دارد به خاطر بحث توارد منتهی اشاره به این بحث می‌کنیم. نخواستم وارد آن بحث بشوم، یک مقداری بیشتر بحث شکلی هست و به هم ریختگی نحوۀ بحث نه بحث واقعی، حالا بعداً عرض می‌کنم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان